



کد خبر : 10622378



تاریخ انتشار : ۱۳۹۶/۱۲/۷ ۱۴:۰۱

تفسیر سوره حشر جلسه 01 (تدریس: مشهد مقدس)

JW Player

دانلود فایل صوتی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ {1}

این اولین آیه سوره مبارکه «حشر» بود. دومین سوره از مسبّحات شش‌گانه، همین سوره مبارکه «حشر» است. سوره «حشر» از مسبّحات شش‌گانه است؛ شش سوره در قرآن کریم است که به نام مسبّحات معروف است؛ یعنی آغاز این سُور تسبیح حق شروع می‌شود؛ یکی سوره «حدید» است، دومی سوره «حشر» است، سومی سوره «صف»، چهارمی و پنجمی سوره «جمعه» و سوره «تغابن»، ششمی سوره «اعلی» که {سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى}. این مسبّحات شش‌گانه خاصیتی که دارد آن است که رسول

خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) هر شب این شش سوره را قبل از استراحت می‌خواندند[1] و شما آقایان هم - ان شاء الله - عادت کنید که هر شب قبل از خواب این شش سوره را بخوانید! فضیلتی که برای این سوره یاد شده فراوان است؛ یکی آن است که هر کس این شش سوره را در زمان غیبت، عادت او این باشد که قبل از خواب بخواند، نمی‌میرد مگر اینکه وجود مبارک حضرت حَجَّت (سلام الله علیه) را زیارت کند. [2] خاصیت دومی که برای این سوره یاد شده این است که اگر کسی عادت او این باشد که این شش سوره را قبل از خواب بخواند، در جوار رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قرار می‌گیرد؛ این امر اول درباره سوره.

امر دومی که درباره این سوره هست، این است که این سوره مدنی است مگي نیست. یکی از معیارهای تشخیص مگي و مدنی بودن سُور، بررسی مضمون آن سوره است. سوره‌ای که در آن جریان اهل کتاب مطرح است به عنوان جنگ و صلح، سوره‌ای که در آن سوره جریان منافقین مطرح است به عنوان کارشکنی و مانند آن. سوره‌ای که در آنها بسیاری از احکام فرعی مطرح است، این‌گونه از سُور مدنی هستند. زیرا جریان جنگ و صلح اصلاً در مکه نبود. سیزده سالی که وجود مبارک رسول اکرم(علیه آلاf التحية و الثناء) در مکه تشریف داشتند سخن از جنگ و صلح نبود، سخن از زد و خورد نبود، فقط سخن از خوردن بود. سیزده سال فقط مسلمین می‌خوردند؛ یعنی کتک می‌خوردند؛ در مدینه بود که زد و خورد شروع شد. سوره‌هایی که در آن سُور از جنگ و مانند آن سخن به میان می‌آید، معلوم می‌شود که این سوره مدنی است؛ چه اینکه جریان منافقین و کارشکنی منافقانه هم در مدینه ظهور کرده است، نه در مکه، چون این سوره در جریان صلح یا إجلاي وطن گروهی از اهل کتاب هست و جریان منافقین را هم بازگو می‌کند، مضمون این سوره نشان می‌دهد که این سوره مدنی است، نه مگي.

مطلب سوم هم غرض سوره است؛ غرض سوره آن است که اگر کسی با نظام اسلامی در افتاد، ولی مسلمین همه امکانات صلح و سازش را با او در میان می‌گذارد و اگر این امکان‌ها سودی نکرد، ولی مسلمین موظف است برای حفظ نظام اسلامی تلاش کند، آن‌گاه آثار قدرت غیبی ظهور می‌کند؛ طوری که نه به فکر مسلمین پیروز می‌آید که این قدرت نصیب آنها می‌شد، نه به فکر آن کفار شکست‌خورده می‌آید که این‌چنین شکست دامنگیر آنها می‌شد. پس این سه مطلب راجع به سوره که سوره «حشر» از مسَبَّحات است و مدنی است و غرض سوره هم همین است که عرض شد.

اما آیه اول این سوره فرمود: {سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ}، تسبیح به معنای تنزیه از هر عیب و نقص است، گرچه قبل از سوره «حشر» در سُور دیگر فراوان ذکر شده است؛ اما بررسی آغاز سُور نشان می‌دهد که این تسبیح، اول با مصدر شروع شد بعد به فعل ماضی رسید، بعد به فعل مضارع رسید، بعد هم به امر ختم شد؛ ترتیب سُور این‌چنین است. سوره مبارکه «إسراء» با مصدر شروع شد: {سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ}. سوره «حدید» که قبلاً بحث شد و همچنین سوره «حشر» و سوره «صف» اینها با فعل ماضی یاد می‌شود که {سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ} و مانند آن، سوره مبارکه «جمعه» و «تغابن» که بعد از «صف» است با فعل مضارع شروع می‌شود:

{يَسْبُحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ} و آخرین سوره از مسَبِّحات شش‌گانه همین سوره «اعلي» است که با امر شروع می‌شود که {سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى} این نظم طبیعی و ادبی که اول مصدر بعد فعل ماضی، بعد فعل مضارع، بعد امر در این شش سوره به تدریج محفوظ مانده است؛ ولی در مضامین و محتوای این سُور، البته آن تعبیرات و آن ترتیب حفظ نشد؛ گاهی فعل ماضی مقدّم است، گاهی فعل مضارع مقدّم است، گاهی مصدر مقدّم است، در درون سُورِی که قبلاً گذشت.

عمده آن است که این {سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ} آیا معنای حقیقی، چه در کلمه و چه در اسناد ملحوظ است یا حتماً ما باید مجازی را بپذیریم؛ خواه در کلمه، خواه در اسناد؟ {سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ} یعنی آنچه که در آسمان و زمین هستند خدا را تسبیح می‌کنند. تسبیح و تنزیه، یک فعل شعوری است؛ یعنی خدای سبحان را از هر نقص و عیب مبرا دانستن. فرق نقص و عیب آن است که موجودی ممکن است آن مقداری که دارد سالم باشد، ولی نسبت به مازاد ناقص باشد؛ مثلاً یک فرش دوازده متری برای اتاق پانزده متری ناقص است نه معیّب؛ این فرش عیب ندارد؛ ولی نقص دارد و عیب آن است که همان مقداری که دارد، فاسد و پوسیده است؛ نقص غیر از عیب است.

تسبیح و تنزیه آن است که انسان ذات اقدس الهی را از هر نقص و عیبی مبرا بداند؛ یعنی خداوند هر آنچه را که باید داشته باشد دارد و هر آنچه که دارد بی‌عیب است؛ هیچ کمالی فرض نمی‌شود که حق تعالی فاقد آن کمال باشد و هیچ عیبی هم در محدوده کمال‌هایی که حضرت حق دارد وجود ندارد؛ هم کامل است و هم تام. تنزیه عبارت از آن است که انسان معتقد باشد خدای سبحان بی‌عیب و بی‌نقص است، در اصل هستی و کمالات هستی. آنها که حق را تنزیه نمی‌کنند؛ یعنی معتقد به نزاهت حق از عیب و نقص نیستند، آنها را قرآن کریم به صورت کافر و مانند آن یاد می‌کند؛ یأس از رحمت خدا کفر است. چرا آن کس که آیس و ناامید از رحمت حق است کافر است؟ برای اینکه این شخص نقصی را به خدا نسبت می‌دهد و می‌گوید خدا نمی‌تواند - معاذ الله - مشکل مرا حل کند یا خدا بخیل است - معاذ الله - این مشکل مرا حل نمی‌کند؛ یأس از رحمت حق، نظیر معاصی عادی نیست نظیر غیبت کردن یا دروغ گفتن که جزء معاصی کبیره است نیست؛ یأس از رحمت حق در حدّ کفر است: {لَا يَبْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ} [3] چرا یأس کفر است؟ چرا آن که آیس از روح و رحمت حق است کافر است؟ برای اینکه او یا عجز را به خدا نسبت می‌دهد یا بخل را به او اسناد می‌دهد؛ یا می‌گوید خدا نمی‌تواند - معاذ الله - یا بخیل است و نمی‌کند - معاذ الله - چرا آنکه خود را در امان می‌بیند و احساس خطر نمی‌کند، جزء خاسران هستند و اصل سرمایه را باختند و در ردیف کافران به حساب می‌آیند؟ چرا {أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ} چرا آن که احساس ایمنی می‌کند و خود را در امان می‌بیند، کافر است و اصل سرمایه را باخت؟ برای اینکه او می‌گوید و معتقد است که - معاذ الله - خدا توان آن را ندارد که او را گرفتار کند؛ از این جهت امن از مکر خدا در حدّ خسران نفس است که به کفر منتهی می‌شود و یأس از رحمت خدا کفر است. اگر در سوره مبارکه «اعراف» آیه 99 سخن از آن است که خاسرین فقط از مکر خدا در امان هستند سرّش این است: {أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ

الْكَاسِرُونَ { این اَمَن دو قِسم است: اولیای الهی هم در امان هستند، کفار هم احساس امن می‌کنند. اولیای الهی را خدا وعده امن داد و تأمین کرد فرمود: {أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ} [4] اما خودشان هم می‌نالند و هم غمگین هستند؛ ولی خدا وعده تأمینی داد. کفار هم احساس امن می‌کنند و می‌گویند کاری از خدا - معاذ الله - ساخته نیست: {أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يُأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَاسِرُونَ}.

در سوره مبارکه «یوسف» هم سخن از آن است که یأس از رحمت خدا کفر است آیه 87 سوره «یوسف» این است که {فَتَحَسَّسُوا مِنْ يَوْسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَبْأَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ}. این دو گروه حق را تنزیه نکرده‌اند و منزه از هر نقص و عیبی ندانستند؛ اما مؤمن خدا را تنزیه می‌کند. پس تنزیه یعنی مبرا دانستن حق تعالی از هر نقص و از هر عیب. این تنزیه هم به تنزیه اعتقادی است، هم به تنزیه عملی، هم به تنزیه قولی، تقسیم می‌شود. تنزیه اعتقادی، تسبیح اعتقادی؛ نظیر توحید است. موحد یعنی کسی که معتقد به وحدانیت حق است، مسبح یعنی کسی که معتقد به نزاهت حق است. تسبیح قولی و فعلی هم نظیر توحید قولی و فعلی و معنای آن روشن است. پس «التسبیح ما هو؟» این توضیح اجمالی درباره «التسبیح» که تسبیح چیست؟ فرقی هم بین تسبیح و تقدیس هست که فعلاً محل بحث نیست. پس «التسبیح ما هو؟» معنای آن روشن شد.

اگر معنای تسبیح این است، اسناد این معنا به {مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ} هماهنگ نیست، زیرا {مَا فِي السَّمَاوَاتِ} اعم از «ذوی العقول و غیر ذوی العقول» هستند و تسبیح يك کار ادراکی و کار علمی است، غیر «ذوی العقول» کار علمی نمی‌کنند؛ اینجاست که چند قول در مسئله {سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ} مطرح است.

قول اول اینکه منظور از این «ما» خصوص «مَن» هست یعنی «ذوی العقول» هست؛ آن هم نه هر «ذوی العقول» همان طوری که در آسمان‌ها فرشته‌ها مسبح حق هستند، در زمین هم مؤمنین راستین مسبح حق هستند. پس منظور از «ما» معنای «مَن» است که «ذوی العقول» است؛ آن هم نه هر «ذوی العقل»، بلکه «ذی العقل» مؤمن و معتقد. این مجاز در کلمه است؛ برای اینکه این مشکل را حل بکنند، قائل به مجاز در کلمه شدند و از راه تجبّد در معنای «ما» این مشکل را حل کردند.

قول دوم آن است که باز هم قائل به مجاز کلمه شدند؛ منتها در معنای تسبیح که {سَبِّحْ} نه یعنی تسبیح کرد، تنزیه کرد، بلکه «سَبِّحْ، مَسْبُوحٌ»؛ یعنی آیت اینکه آیه دارد هر موجودی مسبح حق است؛ یعنی هر موجودی آیت و نشانه حق است؛ حالا یا «بالبرهان الامکان» یا «بالبرهان الحركة» یا «بالبرهان الحدوث» یا «بالبرهان النظم» یا بر اساس براهین دیگر؛ هر موجودی آیت و علامت حق تعالی است. اینکه گفته شد هر موجودی مسبح است؛ یعنی هر موجودی آیت و علامت است که این هم قول دوم مجاز در کلمه است.

قول سوم مجاز در اسناد است که {سَبِّحْ} به معنای خودش باشد؛ {مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ} هم به معنای خودش باشد؛ هم «ما» عام باشد و اعم از «ذی العقل و غیر ذی العقل» و هم تسبیح به معنای تنزیه که یک کار علمی است باشد؛ منتها اسناد تسبیح به {مَا فِي السَّمَاوَاتِ}، این اسناد مجاز است. {مَا فِي السَّمَاوَاتِ} تسبیح نمی‌کنند، بلکه {مَا فِي السَّمَاوَاتِ} طوری خلق شدند که هر کسی درباره {مَا فِي السَّمَاوَاتِ} بیندیشد، آن بیننده و متفکر می‌شود مسَبِّح. پس اسناد تسبیح به آن متفکر، حقیقی است از باب «جری الماء» هست و اسناد تسبیح به «ما» اسناد مجازی است، از باب «جری المیزاب» است. پس تسبیح به معنای خودش است «ما» هم به معنای خودش است؛ منتها اسناد «الی غیر ما هو له» است.

تمام این اقوال سه‌گانه برای آن است که خیال شده است شعور فقط مخصوص انسان‌هاست و فرشته‌ها و حیوانات، خیال شده است که گیاهان شعور ندارند، جمادها شعور ندارند، زمین شعور ندارد و مانند آن در حالی که گذشته از اینکه برهان عقلی بر شعور عمومی اقامه شده است، ظواهر آیات و روایات این است که یک شعور عمومی و همگانی در سراسر جهان هستی راه دارد؛ موجودی نیست که شعور نداشته باشد. از نظر قرآن آیه سوره مبارکه «اسراء» نشانه خوبی است. آیه 44 سوره «اسراء» این است که {تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا}؛ فرمود آسمان‌های هفت‌گانه و زمین مسَبِّح حق هستند، نه تنها آسمان‌ها و زمین، بلکه هیچ چیزی نیست مگر اینکه تسبیح‌گوی و تحمید کننده، حق است؛ هم تسبیح دارند و هم تحمید دارند؛ منتها شما تسبیح اینها را نمی‌فهمید. تسبیح هر موجودی با تحمیدشان همراه است؛ چه اینکه امری هم که شده معمولاً تسبیح با حمد یاد شده است: {سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ} [5] و مانند آن. سرِ اقتران تسبیح با تحمید این است که انسان و هر موجودی وقتی نقص خود را می‌بیند پناه می‌برد به موجودی که منزه از نقص است و این تنزیه از نقص و عیب همان تسبیح است، چون نقص خود را با نعمت آن موجود ترمیم می‌کند، او را حمد می‌کند به شکرانه اینکه آن موجود نقص این مسَبِّح را تأمین کرده است، لذا معمولاً تسبیح با حمد همراه است؛ چه در رکوع، چه در سجود می‌گوییم: «سبحان ربِّي العظيم و بحمده»، «سبحان ربِّي الأعلي و بحمده»؛ نه تنها می‌گوییم خدا، منزه از نقص و عیب است، بلکه خدا کسی است که نقص و عیب دیگران را هم بر طرف می‌کند، چون نقص و عیب دیگران را بر طرف می‌کند، لذا محمود است. انسان در نماز هم مسَبِّح است هم حامد و ذات اقدس الهی هم مسَبِّح است و هم محمود: «سبحان ربِّي العظيم و بحمده»؛ این تسبیح در صحبت تحمید است، این تسبیح در کسوت تحمید است؛ حالا یا مصاحبت است یا ملابست است، سر آن که تسبیح با تحمید همراه است؛ چه در نماز چه در غیر نماز این است.

پس هر موجودی مسَبِّح حق است و حامد حق؛ منتها شما نمی‌فهمید. اینکه شما نمی‌فهمید نشانه آن است که آنها واقعاً تسبیح‌گوی هستند؛ منتها ما به زبان آنها آشنا نیستیم، نه اینکه اینها مسَبِّح حق هستند؛ یعنی اگر شما در نظم اینها یا حرکت اینها یا حدوث اینها یا امکان اینها بررسی کنید، بر اساس

برهان امکان یا حرکت یا حدوث یا نظم، به واجب پی می‌برید، چون این را فهمیدنی و بسیاری فهمیدند؛ یعنی وقتی کسی آشنا به این علوم اسلامی شد، هر کدام از این حدود و سطر را با او در میان بگذاری یا بر اساس برهان حرکت است یا براهین دیگر، می‌فهمند که اینها خدایی دارند؛ اما {لَكِنَّ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ}؛ [6] نشانه آن است که شما زبان موجودات را نمی‌فهمید؛ این يك آیه که ظاهر آن شعور عمومی است و اصرار امام رازی در تفسیر خود بر اینکه این را به صورت آیه معنا کند نارواست. امام رازی می‌گوید که اینها به منزله همان آیات هستند؛ [7] نظیر سایر آیاتی که می‌گوید آسمان‌ها آیات الهی هستند، زمین آیات الهی است و امثال آن. اگر این لسان بود خدا می‌فرمود که چرا آیات آسمان و زمین را مورد تأمل قرار نمی‌دهند؟ {وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ * وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ}؛ [8] با آن لسان سخن می‌گفت، نه با این لسان {وَلَكِنَّ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ}.

آیه دیگری که دلالت دارد بر شعور عمومی همان آیه سوره مبارکه «فصلت» است که جریان شهادت اعضا و جوارح را در قیامت بازگو می‌کند، آیه 21 سوره «فصلت» است {وَقَالُوا لِيُجْلُوهُمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ}؛ در قیامت اعضا و جوارح شهادت می‌دهند و انسان تبهکار به اعضا و جوارح می‌گوید چرا علیه من شهادت دادید؟ اعضا می‌گویند ما را خدایی که همه چیز را گویا کرده است، گویا نمود؛ این جمله {قَالُوا أَنْطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ}؛ از دو راه دلالت بر شعور عمومی دارد: راه اول آن است که اینها می‌گویند خدا همه چیز را ناطق کرد و نطق، همان سخن با ادراک است؛ سخن بی‌درک را نطق نمی‌گویند. انسان را ناطق می‌گویند و گرنه آن موجودات دیگر را یا «صاهل» می‌گویند یا «شاهق» می‌گویند یا «ناحق» می‌گویند یا «خائر» می‌گویند و مانند آن؛ انسان «حیوان ناطق» و بقر «حیوان خائر» و حیوان «حیوان ناهق» و اسب «حیوان صاهل» و امثال آن؛ نطق، مخصوص انسان است که گفتار او با اندیشه همراه است. پس گفتاری که با اندیشه و علم همراه باشد می‌شود نطق: {قَالُوا أَنْطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ}.

دلیل دوم آن است که این اعضا و جوارح در قیامت شهادت می‌دهند؛ قیامت، یعنی محکمه عدل الهی، ظرف ادای شهادت است و ادای شهادت، مسبوق به تحمل این حادثه است. شاهد دو کار می‌کند: اول در متن حادثه حضور دارد و مسئله را می‌فهمد؛ دوم اینکه آنچه را که در متن حادثه دید و فهمید در محکمه ادا می‌کند. اگر ادای شهادت، مسبوق به تحمل حادثه نباشد، آن شهادت در محکمه مسموع نیست. اگر اعضا و جوارح در دنیا نفهمند که ما چه کردیم، در قیامت شهادت اینها مسموع نیست. قیامت که روز احتجاج است، انسان تبهکار به خدا عرض می‌کند تو یادشان دادی و گرنه اینها نمی‌دانستند. اگر در دنیا دست نفهمد، پا نفهمد، ما کجا رفتیم و چه کردیم، اگر در قیامت بخواهد شهادت بدهد، چون آن روز، روز احتجاج است، عبد به مولا احتجاج می‌کند که تو آنها را یاد دادی و گرنه اینها عارف و آگاه نبودند و چون ظاهر قرآن این است که این شهادت مسموع است معلوم می‌شود اعضا و جوارح در دنیا به حق می‌فهمند، صاحب آنان چه کرده است؛ پس این پوست و گوشت، عالم و آگاه هستند، این چنین نیست که این جامد باشد. چه اینکه در سوره مبارکه «بقره» از بعضی از سنگ‌ها که

سخن به میان می‌آید، آیه 74 سوره «بقره» این است که {وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ}؛ بعضی از سنگ‌ها از ترس خدا هبوط و سقوط دارند، خشیت که بدون علم نخواهد شد؛ پس سنگ عالم است و می‌فهمد. در زوایای آیات دیگر هم می‌شود این معنا را استنباط کرد؛ اما از نظر بحث‌های روایی اینکه دارد مسجد یا شهادت می‌دهد یا شفاعت دارد یا شکایت می‌کند، زمین شهادت می‌دهد، زمین سخن می‌گوید، همه اینها را ما بر مجاز حمل کنیم؟! اگر يك وقت خواستیم مجاز در کلمه یا مجاز در اسناد قائل بشویم، باید دلیل عقلی بر خلاف داشته باشید یا دلیل نقلی معتبر. دلیل نقلی معتبر که شعور عمومی را تأیید می‌کند، براهین عقلی هم بشرح ایضاً [همچنین]؛ یعنی آنها که اهل برهان عقلی هستند، در جایی خود دلیل اقامه کردند که يك شعور عمومی در کل هستی هست. پس وجهی ندارد که ما همه این تعبیرات را بر مجاز حمل بکنیم و بگوییم زمین که هر روز می‌گوید: «أَنَا بَيْتُ الْغُرْبَةِ أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ» [9] اینها مجاز است. قبر، وقتی انسان را در بر گرفته است اگر مؤمن را در بر گرفته است بگوید که من افتخار می‌کردم، تو روی سینه من راه بروی، الآن که در درون و در آغوش من هستی من مباهات می‌کنم، بگوییم همه اینها مجاز است؛ هیچ وجهی ندارد. کل اینها نشانه آن است که زمین که شهادت می‌دهد یا شکایت می‌کند مسجد یا شفاعت می‌کند بر اساس شعور است. پس اینها شعور دارند اگر شعور عمومی ثابت شد «کما هو الحق» پس اسناد {سَبَّحَ} الی «ما»، اسناد «الی ما هو له» است، نه نیازی است به قول اول که «ما» را به معنای «مَنْ» بگیریم؛ نه نیازی به قول ثانی است که تسبیح را به معنای آیت و علامت بگیریم؛ نه نیازی است که اسناد را اسناد مجازی بدانیم و بگوییم، {سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ}؛ یعنی هر کسی که {مَا فِي السَّمَاوَاتِ} را ببیند، او تسبیح می‌کند. پس قول چهارم می‌شود حق؛ یعنی همه موجودات مستَبَحِ حَقِّ هستند. حالا بعضی از مسائل ریز که چرا {سَبَّحَ لِلَّهِ} گفت با {نُسَبِّحُ} متعدی است و چرا «ما» تکرار شده است و مانند آن، اگر خدای سبحان توفیق داد به نوبت بعد واگذار می‌شود.

«و الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

[1]. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 4، ص 290.

[2]. الکافی (ط - الإسلامية)، ج 2، ص 620.

[3]. سوره یوسف، آیه 87.

[4]. سوره یونس، آیه 62.

[5]. سوره طه، آیه 130.

[6]. سوره اِسرائ، آیه 44.

[7]. التفسیر الکبیر، ج 20، ص 347.

[8]. سوره ذاریات، آیه 20 و 21.

[9]. الکافی (ط - الإسلامية)، ج 3، ص 242.

برچسب